



شوشی نمایش موسیقایی همراه با رقص است که در گذشته منحصر در مراسم غروسی اجرا می‌شد، اما امروز در مراسم نوروز صیاد در روستای سلخ اجرا می‌شود. این نمایش در تاریخ ۱۴۰۱/۱/۱۴ با شماره ۲۸۲۴ در فهرست آثار ناملموس به ثبت ملی رسیده است. هیچ مرجع مکتوبی در مورد آن در اختیار نیست. نمایش شوشی را می‌توان از جمله نمایش‌های آیینی نامید که از نشانه‌های نمادین آن اطلاعات چندانی در دست نیست. بنا به شواهد زنده می‌توان شوشی را در گذشته آیین نمادین و پایان بخش مراسم غروسی و امروز پایان بخش مراسم نوروز صیاد دانست. خاستگاه آن هر کجا باشد یکی از مهم‌ترین جشن‌های این مردم عجین شده و بخشی از باورهای بومی آنها را در خود جای داده است که جنبه‌های متفاوتی از آن مانند نماد شناسی و موسیقی بدون شک هنوز جای مطالعه بسیاری دارد. تمام‌لحن‌های این نمایش با ساز نواخته می‌شوند و آوازی آنها را همراهی نمی‌کند. دهل‌ها نواختن را آغاز می‌کنند و نی جفی اندکی بعد با آنها همراه می‌شود. در شوشی موسیقی نقش پایه و اصلی را ایفا می‌کند تا آنجا که بدون آن اجرای نمایش امکان پذیر نیست. نوازندگان متناسب با ورود شخصیت‌های نمایش شروع به نواختن می‌کنند و دقایقی بعد گروه بازیگرها با چهره‌های مبدل رقص کنان وارد می‌شوند. آنها به نرمی و با حرکات موزون و نمایشی قدم برمی‌دارند و به اطراف نگاه می‌کنند گویی به دنیای ناشناخته قدم گذاشته‌اند. پیشاپیش آنها دو مرد با لباس‌های بلند و با صورت‌هایی که با آرد سفید شده‌اند و کلاه‌های بلند بافته شده از برگ نخل در حالی که هر یک برگ نخلی در دست دارند وارد می‌شوند؛ آنها را پیر مرد شوشی یا جنگلی می‌نامند. در پی آنها دو نفر در قالب گرگ و روباه می‌آیند و بعد از آنها نوبت ساریان و پسرش است که افسار یک شتر ساختگی را در دست دارند و ساریان با پسرش افسار شتر به دست آن راه‌ایت می‌کنند. دو نفر دیگر نیز به به شکل گاو در آمده و شتر و ساریان را دنبال می‌کنند. پشت سر آنها بازیگری با لباس سفید بلند و یک سینی بزرگ وارد میشود این شخصیت آرام و بی صورت با سر بزرگ سیاه کم سپی نامیده می‌شود که چرخان و نرم نرمک با ریتم دهل‌ها وارد می‌شود. مفهوم واژه کم سپی ناشناخته است ولی شخصیتی که به این اسم نامیده می‌شود در واقع نمادی از یک روح آمده از عالم ارواح است و آخرین بازیگر شخصیتی با لباس سفید و بلند است که صورتش پوشیده در یک سر بند سفید است و آن قسمت از صورتش که پیداست نیز با آرد سفید شده؛او را نماد باروری می‌دانند. ورود این گروه با آرامش و هیجان همراه است. گروه بازیگران رقصان و به آرامی وارد جمع می‌شوند. چند دقیقه که از ورودشان گذشت دو بازیگر نقش پیر مرد بیکاره به نوازنده‌ها حمله می‌کنند و با برگهای نخل که در دست دارند تظاهر به زدن آنها می‌کنند لذا آنها را از نواختن بازدارند. سایر بازیگران نیز وارد جمع تماشاگران شده شروع به جست و خیز می‌کنند. برای خندانند حاضران بازیگران به راه‌های گوناگون متوسل می‌شوند. بالاخره یکی از شرکت کنندگان اعتراض می‌کند که چرا ساز و آواز آنها را بر هم زدند و اینجا تنها دو بازیگر شوشی با این شخص وارد گفتگو می‌شوند. دو پیر مرد گروه شوشی با صدای بلند توضیح می‌دهند که از پشت کوه و جنگل و دریا یا جای دیگر می‌آیند و از صدای جمعیت بیدار شده و به محل تجمع آنها آمده‌اند تا ببینند چه خبر است. یکی از تماشاگران نیز با صدای بلند سعی می‌کند دلیل این تجمع را برایشان شرح دهد و آنها را راضی به آواز و پایکوبی با مردم کند. در نهایت بازیگران و شرکت کنندگان به تفاهم می‌رسند و نوازندگان دوباره شروع به نواختن می‌کنند.

حرفه هیچ کدام از این افراد بازیگری نیست ولی در عین حال این افراد باید توانایی‌های خاصی در رقصیدن، خندانند حاضران، پویایی و چسب و جوش به هنگام بازی را داشته باشند. آنها عمدتاً از ماهیگیران و مردان کار و بازاراند با این حال قادرند مردم را بخنداند و سرگرم کنند. آنها با این موسیقی و رقص آشنا هستند و به خوبی با آن می‌رقصند و یابت این کار دستمزد دریافت نمی‌کنند.



**مهدی ده دار**

**پژوهشگر پیشرفت دریابچه**

«امروز ما همچو کودکی هستیم که روی شانه های موجوداتی عظیم ایستاده ایم»؛ این تعبیر شاعرانه، نقل به مضمون گفته یکی از فیلسوفان فرانسوی قرن دوازدهم میلادی است که روایتی زیبا و استعاری از «پارادوکس های اداری» انسان امروزین نسبت به طبیعت و جهان پیرامونش به ویژه در حوزه مباحث تمدنی را ارایه می دهد.

اگر در عصر اطلاعات، ما می توانیم دورترها را بهتر ببینیم، صرفانه از جهت قدرت هوشمندی بشر امروزی است بلکه دید عمیق تر و گسترده تر نسل کنونی نسبت به گذشتهگان، بدان دلیل است که به برکت دانش جمعی پیشینیان و عظمت بینشی آنها نسبت به جهان خلقت، بر روی شانه های هزاران ساله انسان تکامل یافته، ایستاده است و چشم انداز وسیع تری را با عینک دانش مدرن، تماشگری، ادارک و تجزیه و تحلیل می کند؛ البته با چاشنی خداباوری و درجه ایمان کمتر از بشر باستانی! در سرزمین ایران نیز که میراث دار یکی از کهن ترین و غنی ترین تمدن های بشری است، اقیانوس بیکرانه فرهنگ بشری و میراث کهن علمی در زیست بومی ساحلی با تعبیر امروزین «دانش بومی»، در هم آمیخته و موجب شده تا در این آوردگاه آبی بیکرانه، همزیستی معناداری را زیر پتر گسترده ای از نمادها و اسطوره ها و آیین های باشکوه انسانی، تجربه نماییم؛ بی آنکه از لذت کشف رمز و رازهای آن، آگاهانه مطلع شویم.

شوربخانه دهه ها و سده ها سال کوشش در امر پژوهش و پویشگری توسط جامعه علمی ایران که تحقیقا چندان نیز همنشین دریا نبوده اند، توانسته از جعبه سیاه کشتی تمدنی ایران در حوزه هایی همچون نجوم، گاه شماری، زیست ساحل نشینی و دریانوردی و همچنین طب و پزشکی باستانی این سرزمین افسانه ای، رمز گشایی کند که هر حوزه اش، پیشینه ای هزاران ساله دارد؛ این تقیصه، علت های بی شماری دارد که در این مقال نمی گنجد.

پیشتر سرمقاله های آتشین نفاذانه و یادداشت های آسیب شناسانه بسیاری در همین روزنامه دریایی اقتصاد سرآمد به نقل از صاحب نظران و کنشگران علمی و فرهنگی و اقتصادی منتشر شده است؛ بارها در همین رسانه گفته ایم که ایران امروز در سیطره طوفان عافیت افزای خشکی اندیشی؛ گرفتار آمده است؛ خشکی نشینی، خشکی پوشی، خشکی خوری، سفر در خشکی، زیستن و تفریح در خشکی و هزاران

**یوسف گرمایی**

**روایتگر فرهنگ عامه در جزیره قشم**

این روایتی است از روستای سرریگ جزیره قشم؛ روز یکشنبه ۲۷ تیرماه ۱۳۹۶ خورشیدی برابر با بیست و سوم شوال ۱۴۳۸ هجری قمری و هجدهم ژوئیه ۲۰۱۷ میلادی، «پنج در هفتادی گرما» بود. جهت اطلاع مخاطبان نوشتن حاضر، این تاریخی که در آخر نوشتم، پنج در هفتادی گرما شاید برای بعضی از افراد، سسؤال پیش بیاید که این چه نوع تقویمی است؟

این حساب خیلی قدیمی، به تعبیر جزیرتی ها «سال میهان» است؛ به این صورت که صد روز شهریمه، صد روز دمستون (زمستان)، صد روز جووا و شصت و پنج روز گرما، در مجموع ۳۶۵ روز یک سال میهان را تشکیل می دهند.

قدیمی ها بیشتر کارهاشان رو همین حساب تقویمی بود. مثلاً از دهی دمستون (زمستان) تا پنجاهی جووا، فصل باران بود. پیش بینی شان هم برای باد و باران خیلی دقیق بود؛ مثلاً بیستی یا سی ای، بارانهای خوبی می آمد. ده روز چهلی، باران رگباری بود. شبانه روزی می بارید تا چهلی پایان می یافت؛ همه چیز روی حساب بود.

از پنجاهی برای زمستانی سرد آماده می شدند؛ به جمع آوری هیزم و مایحتاج زمستانی میی پرداختند. زیرا، شصتی زمستان سرمای سختی داشت؛ خلاصه از اول هشتادی، مردم انتظار یک طوفان سهمگین را داشتند به نام شمال. دریاوزان در ایام هشتادی، کم کم از رفتن به دریا خودداری می کردند و منتظر این طوفان می ماندند. اگر این طوفان نمی آمد، تا آخر نودی به دریا نمی رفتند. کارهای دیگری مثل کاشتن نخل از اوایل جووا یا اواخر شهریمه شروع می شد. اول شهریمه سال نو می شد یعنی همان نوروز دریایی.

نوروز حال و هوای خاصی داشت. مراسم و آداب و رسوم خاصی برگزار می شد. تدارک مراسم نوروز از یک روز قبل شروع می شد. خانه تکانی، جارو کردن حیاط و

از نوروز شروع می شد. مثلاً خرید لباس نو برای بچه ها و بزرگترها، زنها هم برای خودشان و دخترها لباس نو می دوختند. بزرگترها مشغول تمیز کردن خانه و به فکر برگزاری مراسم نوروز بودند. حتماً باید یز خروس برای ذبح نوروز تهیه می کردند.

پرونده ویژه

نوروز دریا

سرمآمد

«روزنامه دریایی سرآمد» بررسی می‌کند؛

# ایران امروز روی شانه‌های دریا ایستاده‌است؟

**در آمدی بر پرونده اقتصاد سرآمد برای «نوروز دریا و گاهشماری دریایی خلیج فارس»**

دور هستند و به طور کلی، فرهنگ سازی برای بازگرداندن ایرانیان به سمت دریا، تحقیقا بدون صاحب و متولی است!

برخلاف خشکی نشینان ۷۰ میلیون نفری این سرزمین، اما برای مردمان ساحل نشین کمتر از ده میلیون نفری ایران، دریا به گونه‌ای دیگر معنی می‌شود. از لحظه چشم گشودن تا هنگامه‌ی مرگ، در کنار دریا زندگی کردن، این پهنه‌ی آبی را به یکی از اعضای خانواده آنها تبدیل کرده است. عضوی که در روزهای شادی‌اش نان را بر سفره آنها می‌گذارد و در روزهای غم و اندوهش، جان ستانی می‌کند و کشتی زندگی دریاوزان و ساحل نشینان را به مقصد اعماق تاریک خود، فرومی‌بلعد. نیاکان باستانی ساحل نشینان دریای پارس، روزهای پایانی تیرماه و اوایل ماه امرداد هر سال (بنابر برخی اسناد تاریخی و پژوهش ها؛ ۹ امرداد) را به نام «نوروز دریا» می‌نامیدند و آن را روز شروع دریانوردی قرار داده بودند، در این روز که آغاز آرامش آب‌ها و بهار دریا بوده است، جشن می‌گرفتند؛ کرانه نشینان شمال و جنوب خلیج فارس در این روزهای نوروز تابستانی با گل و گیاه و شاخه سبز درختان به کرانه آب های ساحلی می‌رفتند و پس از شکر و سپاس به درگاه خداوند که دریا را برای آنها آفریده و آن را رام و مسخر آنان ساخته است، گل و گیاه و میوه‌ها را با نیت نذر فرشته آب و دریا، به پیشگاه اهورامزدا هدیه می‌کردند و در ادامه نیز، به جشن و پایکوبی و شادمانی دسته جمعی می‌پرداختند؛ آنان پس از یک روز برایی جشن، به بنادر و جزایر و سواحل محل سکونت خود باز می‌گشتند و از فرادی آن بر اساس یک گاهشماری مدون، با امید فراوان به فره ایزدی، سفرهای دور و دراز دریایی خود را آغاز می‌کردند.

روایتگری از آیین کهن «نوروز دریا» و گاهشماری باستانی دریاوزان و ساحل نشینان جنوب ایران در عرصه پژوهش و تحقیق و تولید محتوا، تقریباً کمیتش لنگ است و کشتی ش، در گل و لای فراموشی، گرفتار و «لاهم» (لنج به گل نشسته) مانده است!

این آیین باستانی هم اکنون در برخی روستاهای ساحلی جزیره قشم( با محوریت روستای سلخ در ساحل جنوبی این جزیره)، بندر تاریخی کنگ و مناطقی دیگر از کرانه ساحلی جنوب ایران، تا حدودی زنده و پربرجا مانده که می‌توان با حمایت حداکثری ارگان های دریایی و همگرایی و همدستانی دوستداران فرهنگ و تمدن ایران زمین به ویژه فعالان بخش خصوصی صنایع دریایی، به عنوان یک «دانش بومی و میراث ناملموس» در فهرست میراث مشترک بشری، ثبت و ضبط شده و به صورت یک آیین فراگیر جهانی مورد توجه قرار گیرد و ثبت پرونده آن با رویکرد برندسازی «آیین های دریایی؛ نماد صلح و دوستی» به نام ایرانیان باستان در مجمع عمومی سازمان بین المللی دریانوردی نیز مورد پیگیری و ثبت جهانی قرار گیرد. آنچه در این ویژه نامه تقدیم نگاه و اندیشه شما مخاطبان ارجمند می‌شود، شامل گزارش ها، مطالب و یادداشت های کارشناسان و پژوهشگران حوزه دریایی و فرهنگ عامه استان هم‌مرگان را در پرونده تخصصی «اقتصاد سرآمد» برای واکاوی، بازاندیشی و پاسداشت این میراث باستانی و تمدنی به بهانه فرا رسیدن نهم مردماه، میعادگاه آغاز سال جدید دریایی در میان ساحل نشینان جنوب ایران است که در ادامه می خوانید:

**روایتی از روستای سرریگ جزیره قشم به «روزنامه دریایی سرآمد»**

# تجربه نگاری از «سنت های بومی» نوروز دریا

ها از ماه ها قبل از نوروز، خروسی را برای این روز نگه می داشتند.

کوچک ترها از روزهای قبل دغدغه یافتن گلک را داشتند و در جستجوی گلک بودند؛ چون هر کسی خاک گلک را نداشت. منبع اصلی تهیه گلک، پیش نجارها گیر می آمد؛ نجارها از گلک برای خط کشی بر روی چوب استفاده می کردند.

تا زمان فرا رسیدن نوروز، همه چیز آماده بود. خانه تمیز، کوچه ها تمیز و روستا یک حال و هوای دیگری داشت. بعد از نماز عصر، شروع می کردند برای رنگ کردن با همان گلک؛ از مرغ و خروس گرفته تا شاخ بره‌ها، درختان درب خانه‌ها و حیاط منزل، یک علامت ضربدر می زدند. حتی به سینه و پیشانی خود هم علامت می زدند و نمی شستند تا روز بعد که همان نوروز بود.

هنگام اجرای رسم شنا و آبتنی در آب دریا، علامتهایی که بر بدن خود زده بودند، شسته می شد؛ اصلی ترین بخش مراسم نوروز، همین رسم رفتن به دریا و شستن جسم و جان در آب پاک دریا بود. حتماً از کوچک تا بزرگ، همه باید می رفتند و جسمشان را به زلالی آب دریا می سپردند. بزرگترها، حتی پیران و نوزادان را هم به دریا می بردند؛ بچه ها شب نوروز، از خوشحالی، خواب نداشتند. لحظه شماری می کردند تا صبح بشود و مراسم نوروز آغاز گردد؛ صبح نوروز همه لب دریا جمعشان، جمع بود. معمولاً زنها و دختران در فاصله ای دورتر از مردها یا در صبح زود یا بعد از غروب آفتاب به دریا می رفتند. این که به دریا بروند با خود هر نفری یک دانه پیاز، چند دانه رطب و کمی جو می آوردند و به دریا می ریختند. خلاصه آن روز، تا شب به نوبت کنار دریا بودند تا تن و جان خود را به امواج خلیج فارس بسپارند.

نوروز، صیادان برای صید به دریا نمی رفتند، مردم غذاهای دریایی نمی خوردند و آزیبان مصرف نمی کردند. نوروز دریا گرچه یک مراسم مذهبی نبود ولی سنتی زیبا و به یاد ماندنی بود. هم اکنون در روستای سلخ، هنوز هم این مراسم به اسم نوروز صیاد برگزار می شود.

در حساب مردمان جزیره، هنوز هم «پنج در هفتادی گرما» روز نوروز هست؛ گرچه دیگر مراسم خاصی نیست ولی به همین بهانه به دریا برویم؛ زیرا پزشک ها معتقدند «آب دریا برای درمان برخی از بیماری ها مفید است».



آتهایی که وضع مالی خوبی داشتند، بزی قربانی نموده و بین فامیل و دوستان تقسیم می کردند. کسانی هم بودند که به قصد ایجاد درآمد و برای فروش گوشت کبهر ای(بز نر جوان) راذیح می کردند اما غذای اغلب خانواده ها در نوروز، گوشت خروس بود؛ حتی برخی خانواده